

پس چون از راه ایمان پارسا شمرده شده‌ایم، به واسطه خداوندان عیسی مسیح از صلح با خدا برخورداریم. 2. ما توسط او، و از راه ایمان، به فیضی دسترسی یافته‌ایم که اکنون در آن استواریم، و به امید سهیم شدن در جلال خدا فخر می‌کنیم. 3. نه تنها این، بلکه در سختیها نیز فخر می‌کنیم، زیرا می‌دانیم که سختیها بردباری به بار می‌آورد. 4. و بردباری، شخصیت را می‌سازد، و شخصیت سبب امید می‌گردد؛ 5. و این امید به سرافکندگی ما نمی‌انجامد، زیرا محبت خدا توسط روح القدس که به ما بخشیده شد، در دل‌های ما ریخته شده است. هنگامی که ما هنوز ناتوان بودیم، مسیح در زمان مناسب به خاطر بی‌دینان جان داد. 7. حال آنکه به‌ندرت ممکن است کسی به خاطر انسانی پارسا از جان خود بگذرد، هرچند ممکن است کسی را این شهامت باشد که جان خود را برای انسانی نیک بدهد. 8. اما خدا محبت خود را به ما این‌گونه ثابت کرد که وقتی ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد. 9. پس چقدر بیشتر، اکنون که توسط خون او پارسا شمرده شده‌ایم، به واسطه او از غضب نجات خواهیم یافت. 10. زیرا اگر هنگامی که دشمن بودیم، به واسطه مرگ پسرش با خدا آشتی داده شدیم، چقدر بیشتر اکنون که در آشتی هستیم، به وسیله حیات او نجات خواهیم یافت. 11. نه تنها این، بلکه ما به واسطه خداوندان عیسی مسیح که توسط او از آشتی برخورداریم، در خدا نیز فخر می‌کنیم.

«به من نگاه کن!» آشتی با خدا

«به من نگاه کن! به من نگاه کن!» ریتای شش‌ساله تازه برای اولین بار یک دور کامل را به تنهایی شنا کرده بود. با چشمانی درخشان از آب بیرون رفت و می‌خواست دوباره مطمئن شود: «مامان، دیدی؟ من موفق شدم!»، «مامان، مرا دیدی؟» ریتا در این لحظه به بستنی، اسباب‌بازی یا دوچرخه‌ی جدید نیاز نداشت. او تنها به یک چیز نیاز داشت: کسی که به او نگاه کند. کسی که او را ببیند و بگوید: «بله، تو را دیدم. تو شگفت‌انگیزی.»

در واقع، این نیاز تنها از آن کودکان نیست. همه‌ی ما آن را در خود داریم. می‌خواهیم دوست داشته شویم. می‌خواهیم به رسمیت شناخته شویم. می‌خواهیم بشنویم: «آفرین! تو فوق‌العاده‌ای!» اگر این تأیید نشود، به موجوداتی بسیار تحمل‌ناپذیر تبدیل می‌شویم. می‌توان گفت که تمام تاریخ بشر از این احساس تأثیر گرفته است: «به من نگاه کن، من ارزشمندم!» کسی که این تأیید را دریافت نکند، ریاکار یا گاهی اوقات حتی بی‌رحم می‌شود. آدم‌ها هر کاری می‌کنند تا توجه دیگران را جلب کنند: خود را توجیه می‌کنند، فخر فروشی می‌کنند، یا در ستایش خودشیفته‌وار از خویشتن غرق می‌شوند.

در فصل پنجم نامه‌ی رومیان، این فریاد تأییدطلبی ناگهان خاموش می‌شود.

پولس در فصل‌های پیشین با صراحت تمام، نقطه‌ی پایان تلاش انسان را برای توجیه اعمال خود آشکار ساخته بود. او نشان داد که همه‌ی انسان‌ها، بدون استثنا، در پیشگاه خدا بی‌ادعا و بی‌افتخارند. هیچ‌کس با کوشش خود نجات نمی‌یابد بلکه تنها از طریق فیض خدا.

و حال، در فصل پنجم، سکوتی پدید می‌آید. این بخش ۵ از نامه‌ی پولس به رومیان مرا به یاد کانتاتای شماره‌ی ۲۱ باخ بر اساس مزمور ۹۴، ۱۹ می‌اندازد، «دل‌نگرانی‌های بسیار داشتم». نیمه‌ی اول این کانتاتا سرشار از درد، ناله و پریشانی درونی

است. سپس یک مکث فرا می‌رسد. یک سکوت کامل. انگار آرامشی ناگهان جاری می‌شود و گروه گُر می‌خواند: «اکنون دیگر آرام بگیر، ای روح من.» این دقیقاً پیام فصل پنجم است. پولس می‌خواهد ما را دلگرم کند: چون اکنون از طریق عیسی مسیح عادل شمرده شده‌ایم، می‌توانیم در آرامش خدا ساکن شویم.

در دنیایی که به طور روزافزون مردم کمبود محبت دارند، و خود را بی ارزش و خوار احساس می‌کنند، فریادها بلندتر می‌شوند: «به من نگاه کن!» و کسی که بلندترین فریاد را سر می‌دهد، یا قوی‌ترین اسلحه را دارد، پیروز به نظر می‌رسد. نتیجه هرج و مرجی هولناک است که شبیه اجرای موسیقی ناموزون توسط افراد بی‌استعداد است. اما خدا آرامش می‌خواهد. نه صرفاً نبود جنگ بلکه آرامشی که عمیق‌تر از هر آرزوی انسانی است. و او می‌خواهد که ما این آرامش را بارها و بارها در او بیابیم. به‌ویژه در عید پاک می‌خواهیم به این آرامش بازگردیم: آرامشی با خدا که فراتر از همه‌ی هیاهوی دنیا می‌ایستد. آرامشی که نابودنشده‌ی و ماندگار است. در پایان، تنها عیسی بر تپه‌ی جلجتا باید اهمیت داشته باشد. این است معنای این فصل.

عیسی آرامش ماست.

پولس در رومیان ۵ پیش از هر چیز تأکید می‌کند: ما آرامش با خدا را تنها از طریق عیسی مسیح داریم. این جمله می‌خواهد نگاه ما را دوباره به جهت عیسی بیندازد. چون اغلب به سمت اشتباه می‌نگریم. از خودمان، از زندگی خودمان آغاز می‌کنیم و آنچه آنجا می‌بینیم چندان دلپذیر نیست: تنها اشتباه، شکست و گناه می‌بینیم. این‌ها را می‌توان از دیگران پنهان کرد. از خدا نه. او به قلب ما می‌نگرد و می‌داند که پنهانی چه فکر می‌کنیم. می‌داند که اعمال ما اغلب با کلام ما همخوانی ندارد. می‌داند که هر روز با افکار و احساسات بد دست‌وپنجه نرم می‌کنیم و گاهی نمی‌توانیم نزدیکانمان را بخشیم. کسانی که تلاش می‌کنند با این وضع مقابله کنند کارهای خوبی به جای کار بد انجام می‌دهند تا کارهای خوب، کارهای بد را جبران کنند. اما این کار بی‌فایده است. به این دلیل که کسی غایب است: عیسی.

پولس می‌گوید: این درست نیست. اگر خدا بر ما لطف دارد، تنها به یک دلیل است: چون عیسی مسیح را در ما می‌بیند، چون به نام او تعمید یافته‌ایم. وقتی اسرائیل از مصر گریخت، همه‌ی خانواده‌ها بایستی سردر خانه را با خون یک بره می‌آغشتند. فرشته‌ی مرگ چون این خون را می‌دید، می‌گذشت. او نمی‌پرسید چه کسی در آن خانه زندگی می‌کند یا ساکنانش چه کارهای نیکی انجام داده‌اند. او تنها به خون روی در نگاه می‌کرد. و همین‌طور خدا امروز نیز تنها یک سؤال می‌پرسد: عیسی کجاست؟

این سؤال حیاتی است. و پولس حتی یک گام فراتر می‌رود: خدا نه تنها به‌خاطر عیسی ما را عادل می‌شمارد بلکه از طریق عیسی ما را عادل می‌سازد. تمام عدالتی که نزد مسیح در آسمان است، بر ما فرود می‌آید و در ما ساکن می‌شود. آرامشی بزرگ‌تر از این وجود ندارد.

اینجا می‌ایستیم، در میان هیاهوی بلند این دنیا. و این را تجربه می‌کنیم که از طریق عیسی عادل هستیم. بخشی از ابدیت هم‌اکنون نزد ماست بر روی زمین. و بخشی از ما هم‌اکنون نزد پدر در آسمان است.

با این حال در اینجا می‌مانیم. در بدن‌هایمان. در خانواده‌هایمان. در شهرها و کشورهایمان، جایی که هنوز ناآرامی وجود دارد. گاهی این ناآرامی عمیقاً در ما نفوذ می‌کند. به‌ویژه هنگامی که چیزهای بدی برایمان اتفاق می‌افتد. مسیحیان هم رنج، بیماری و مرگ را تجربه می‌کنند. این‌ها به همان اندازه‌ای که برای دیگران اتفاق می‌افتد، برای ما هم اتفاق می‌افتد.

زنی پس از مرگ فرزندش گفت: «انگار یک‌شبه همه چیز سیاه شد. نمی‌توانستم از هوای خوب لذت ببرم، نه از موسیقی و نه از غذای خوب. وقتی مردمان شاد می‌خندیدند و خانواده‌های خوشحال را می‌دیدم، احساس می‌کردم از آن‌ها طرد شده‌ام. زندگی‌ام در واقع خالی از شادی بود.» چنین غمی می‌تواند بهشت را بر ما ببندد، به‌طوری که دیگر نتوانیم خدا و وعده‌هایش را درک کنیم. درست در برابر همین است که پولس سخن می‌گوید. او نمی‌گوید مسیحیان از رنج مصون‌اند. نمی‌گوید مسیحیان با شک و کم‌ایمانی دست به گریبان نمی‌شوند. اما تأکید می‌کند: آرامش خدا در میان رنج عمل می‌کند. و به این نتیجه‌ی شگفت‌انگیز می‌رسد که حتی در چنین زمان‌هایی می‌توانیم به خود افتخار کنیم.

افتخار، درست مثل ریتای کوچک. با این تفاوت که ما نه بر اساس خودمان، بلکه بر اساس مسیحی که در ما ساکن است افتخار می‌کنیم. و در میان همه‌ی اینها خدا عمل می‌کند و عطای روحانی ویژه‌ای به ما می‌بخشد: امید.

«می‌دانیم که مصیبت شکیبایی می‌آورد، و شکیبایی آزمودگی، و آزمودگی امید، و امید شرمنده نمی‌سازد.» (رومان ۵: ۳-۵)

چطور می‌توان گفت که رنج خوب است چون امید می‌آورد؟ این بی‌رحمانه به نظر می‌رسد. اما پولس در اینجا از هر امیدی سخن نمی‌گوید. او از امیدی سخن می‌گوید که پایه‌ای استوار در آسمان دارد.

هر جا روح‌القدس در ما ریخته شده باشد، این پایه تزلزل‌ناپذیر است. به کسی که تنها بدون پشتیبانی روح‌القدس است نمی‌توان و نباید صرفاً گفت: «خوشحال باش!» آنچه روح‌القدس در هر انسانی می‌کند، متفاوت و غیر قابل مقایسه است. اما یک چیز را می‌دانم: روح‌القدس دقیقاً در مرکز زندگی تو ایستاده است. همین‌جا و همین‌ان. او سکوتی، مکثی را در میان رنج می‌گذارد. و این سکوت ما را به بهشت متصل می‌کند.

روح‌القدس بی‌صدا با ما دعا می‌کند هنگامی که از روزهای سخت می‌گذریم. روزهای سخت ناپدید نمی‌شوند. اما او آرامشی در زندگی ما می‌گذارد. و بدین‌گونه در میان سختی امیدی ابدی پدید می‌آید. گویی روح‌القدس هیاهوی وحشتناک را برمی‌دارد و به موسیقی تازه‌ای تبدیل می‌کند. چشمان ما را می‌گشاید تا عیسی را ببینیم که دقیقاً کنارمان ایستاده است. و ناگهان از همان زندگی، از همان رنجی که پیش از این ما را له می‌کرد، سمفونی‌ای زیبا پدید می‌آید. روح‌القدس ریتم را تعیین می‌کند. او موسیقی را می‌نویسد و رهبری می‌کند و از همان سازها، از همان آدم‌هایی که پیش از این فقط می‌نالیدند، چیزی شگفت‌انگیز جاری می‌شود.

در پایان، پولس یک دلیل محکم و قطعی به ما می‌دهد که همه‌ی اینها واقعاً درست است: مسیح برای ما مُرد، وقتی که هنوز گناهکار بودیم.

پولس با این سخن به روشنی می‌گوید: هیچ کوششی وجود ندارد که لازم باشد از پیش برای خدا انجام دهیم تا عیسی و روح‌القدس نزد ما بیایند. خدا همیشه اول حرکت می‌کند. او ما را آنچه باید باشیم می‌سازد. و آنگاه، واقعاً تنها آنگاه، سکوت فرا می‌رسد.

چند دهه پیش در آفریقای جنوبی، درگیری خشونت‌باری میان دو گروه رقیب رخ داد. هر دو مسلح در برابر هم ایستاده بودند. هیاهو بود، تنش بود. همه چیز حاکی از یک قتل‌عام هولناک بود. برخی از درگیران عضو یک کلیسای ثابت بودند.

ناگهان کشیش آن کلیسا با ماشینش رسید و کاملاً آرام و دقیقاً میان دو گروه توقف کرد. چمدان شام آخر را از صندوق ماشین در آورد و ظرف‌ها را روی کاپوت چید. سپس بر سقف ماشین رفت و به سوی جمعیت فریاد زد: «کدام بهتر است، خون یکدیگر را بریزید، یا جسم و خون راستین عیسی مسیح را برای آمرزش گناهان دریافت کنید؟»

آن روز سکوت فرود آمد. خون هیچ انسانی ریخته نشد.

«و آرامش خدا که فراتر از همه عقل‌هاست، دل‌ها و خیال‌های شما را در مسیح عیسی محفوظ خواهد داشت.»

آمین.